

ارسطو و حکمت متعالیه

عباس شیخ شعاعی

دیدگاه ارسطو

ارسطو عنوان اولین فصل از مبحث زمان را «تردید درباره وجود زمان» قرار داده است. و ذیل آن به بیان اشکالهایی می‌پردازد که بر زمان وارد شده و آدمی را به تردید وامی‌دارد که آیا در اصل چیزی بنام زمان وجود دارد یا نه؟^۱

در تقریر همین مطلب ژان برون چنین آورده است: «چون اجزاء زمان یعنی گذشته و آینده موجود نیستند و با هم جمع نمی‌شوند و زمان حال، ناپایدار و گذرا است، این تصور در انسان بوجود می‌آید که بگوید، زمان وجود ندارد...»^۲

اما در نهایت او به وجود زمان اعتراف می‌کند و می‌گوید: «ما بیان داشتیم که زمان وجود دارد...»^۳

دیدگاه ملاصدرا

او نیز بتفصیل به این مسئله پرداخته است. یکی از مواضعی که در آنجا در این خصوص بحث کرده است، کتاب شرح الهدایه است. در آنجا وی می‌گوید:

این فصل دارای سه مطلب است: مطلب اول آگاهی دادن بر وجود زمان. و آنگاه در بیان آن می‌گوید: مردم در باب زمان اختلاف کرده‌اند... یکدسته کسانیند که وجود زمان را منکر شده و آن را وهمی می‌دانند. سپس سه دلیل از جانب منکران وجود زمان برای اثبات مدعای آنها می‌آورد و هر سه را جواب می‌دهد. ما در اینجا فقط به نقل دلیل اول و جواب آن اکتفا می‌کنیم:

دلیل اول منکران وجود زمان این است که: زمان اگر وجود داشته باشد یا تقسیم‌پذیر است یا نیست، اگر تقسیم‌پذیر نباشد لازمه‌اش این است که تقدم و تأخر از موجودات برداشته شود. اما بطلان آن بدیهی است، و نیز

مطالب این مقاله در یک مقدمه، چهار فصل و یک خاتمه و جمع بندی تدوین شده است.

مقدمه:

این بحث، یک بحث فلسفی تطبیقی است و اجمالاً، در این مقاله، نگارنده پذیرفته است که مطالعه تطبیقی میان فلسفه ارسطو و حکمت متعالیه ممکن است و مقصود از تطبیق در این مقاله عبارت است از:

الف - آگاهی یافتن از نظریات دو فیلسوف برجسته یونان و فلسفه اسلامی.

ب - مطلع شدن از میزان تأثیرگذاری ارسطو بر فلسفه اسلامی و بویژه حکمت متعالیه و یا میزان وامداری فلسفه اسلامی به ارسطو در مبحث زمان و ارائه آن.

ج - و بالاخره آگاهی از میزان نوآوری در این مبحث در فلسفه ملاصدرا و تبیین اختلافات میان این دو حوزه فلسفی مهم و یا بتعبیر دقیقتر میان این دو فیلسوف نامدار.

* * *

مسئله زمان از دیرباز مورد توجه فیلسوفان بوده است. و در ادیان نیز به آن اشاراتی شده است و عرف دینداران نیز کم و بیش در باب زمان اعتقاداتی دارد از جمله باور به سعد و نحس بودن پاره‌هایی از زمان و ظرف دانستن آن. مقاله حاضر در تعیین پاسخ نهایی به مسئله بلکه درآمدی بر بحث زمان است آن هم فقط در چارچوب آراء این دو فیلسوف شهیر و در پایان ارائه یک جمع بندی مختصر تا چه در نظر آید و چه قبول افتد.

فصل اول: وجود زمان

اولین نکته‌ای که در بحث زمان باید باختصار به آن بپردازیم اصل وجود آن است. چنانکه هم ارسطو در کتاب طبیعیات و هم ملاصدرا در کتاب شرح هدایه چنین کرده و از وجود زمان آغاز کرده‌اند. اینک اول دیدگاه ارسطو و سپس نظرات ملاصدرا را در این باب بررسی می‌کنیم.

۱ - ارسطو، طبیعیات، ترجمه: دکتر فرشاد. ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۲ - ژان برون، ارسطو و حکمت مشاء، ترجمه: دکتر پور حسینی، ص ۱۰۰.

۳ - طبیعیات، ص ۱۶۹.

لازم می‌آید که وقت وجود حادث و عدم آن یکی باشد که لازمه آن، این می‌شود که حادث هم موجود باشد و هم معدوم که محال است. اما اگر تقسیم‌پذیر باشد، مسلماً همه اجزاء آن وجود معی ندارند (یعنی همه اجزاء آن با هم نمی‌توانند وجود داشته باشند) زیرا محال لازم می‌آید: پس برخی اجزاء آن گذشته و برخی آینده است که هر دو معدومند و یک «آن» هم وجود دارد که تقسیم‌پذیر نیست. و دو طرف آن ماضی و مستقبل است. و از نظر ما «آن» به این دلیل وجود ندارد که طرف زمان است و وقتی که خود زمان وجود ندارد، طرف آن هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما بنظر قائلان به وجود زمان نیز «آن» وجود ندارد، زیرا طرف یک موجود، هنگامی وجود می‌یابد که آن موجود از یک طرف انتها داشته باشد، ولی زمان، ازلی و ابدی است لذا طرف ندارد سپس جواب می‌دهد: وجود مطلق اعم از وجود در «آن» یا گذشته یا آینده است، و از

قرار است:

۱ - فرض کنید که دو متحرک با هم حرکت را آغاز می‌کنند و با هم به پایان می‌رسانند، ولی مسافتی که طی می‌کنند یکسان نیست. مثلاً یکی ۱۰ و دیگری ۱۵ کیلومتر طی می‌کند.

۲ - در فرض دوم، فرض کنید که دو متحرک یک مسافت را طی می‌کنند ولی یا اینطور است که نه با هم شروع می‌کنند و نه با هم تمام می‌کنند، یا با هم شروع می‌کنند ولی با هم به پایان نمی‌رسانند، و یا اینکه با هم شروع نمی‌کنند لکن با هم تمام می‌کنند.

اینک، ما در این دو فرض، شاهد دو نوع کمیت یا مقدار هستیم. یکی کمیت متصل قارالذات که از آن به مسافت یاد کردیم و یک کمیت متصل دیگر که غیر قارالذات است و آن زمان است، که از تندی و کندی حرکات انتزاع می‌شود.

ملاصدرا ضمن اینکه می‌پذیرد که زمان، مقدار حرکت است. اما تلقی او از زمان و حرکت با ارسطو فرق دارد زیرا از طرف ارسطو حرکت را مربوط به عوارض جوهر می‌دانست در حالی که ملاصدرا حرکت را در خود جوهر می‌داند نه جدای از آن و دیگر آنکه ارسطو زمان را مقدار حرکت و ضمی فلک می‌دانست اما ملاصدرا آن را مقدار حرکت جوهر می‌داند و بملاوه ملاصدرا اصلاً زمان را یعنی از ابتداء جوهر و بعنوان بعد چهارم در کنار ابعاد سه گانه جوهر جسمانی می‌داند.

برهان بر طریق الهیون

برهان دیگری که ملاصدرا اقامه می‌کند بطریق الهیون است و مقصود وی از این عنوان، برهان در فلسفه اولی و با استفاده از این مقدمات و تقریر آن این است که:

هر امر حادثی مسبوق است به چیزی که قبل از آن است، چنان قبلیتی که با بعدیت قابل جمع نیست (فی‌المثل ما اینک در قرن چهاردهم زندگی می‌کنیم و شیخ انصاری «ره» در قرن سیزدهم زندگی می‌کرده است، ما مسبوق به او هستیم، قبلیت او با این بعدیت قابل جمع نیست. آنگاه می‌گوید: این قبلیت مثل قبلیت «یک» نسبت به «دو» نیست، یا مثل قبلیت پدر نسبت به فرزند. این قبلیت عدم هم نیست، مثل عدم ما قبل از وجود یا فتن ما، زیرا عدم ما بعد از وجود یافتن ما هم مطرح است، (وقتی ما از دنیا می‌رویم) پس بعدیت خواهد یافت. (در حالیکه ما صحبت از قبلیتی می‌کنیم که بعدیت نمی‌یابد) یک قبلیتی وجود دارد، که نه مقارن ما می‌تواند باشد و نه متأخر از ما، آن قبلیت، منشأ انتزاع زمان است که ذاتاً قابل

رفع اخص، رفع اعم لازم نمی‌آید. پس همانطور که مکان از موجود بودنش لازم نمی‌آید که در مکان یا طرف آن موجود باشد زمان نیز لازم نیست که در گذشته، آینده یا «آن» باشد.^۴

دلیل بر وجود زمان

ارسطو در این باره چنین گفته است: «ما فقط هنگامی پی به وجود زمان می‌بریم که حرکت را با مشخص کردن قبل و بعد تشخیص داده باشیم. و فقط بعد از تشخیص قبل و بعد در حرکت است که می‌گوییم زمان سپری شده است».^۵

پس از نظر ارسطو وجود حرکت دلیل بر وجود زمان است. و اگر ما حرکت را ادراک نکنیم، زمان را ادراک نخواهیم کرد.

برهان بر طریق طبیعیون

ملاصدرا در کتاب «اسفار» دو دلیل بر اثبات وجود زمان ذکر می‌کند که یکی از آن دو را برهان بر طریق طبیعیون می‌نامد که مرادش استدلال بر وجود زمان از طریق علم طبیعیات است. یعنی آنگونه که عالمان طبیعی با استفاده از مقدمات طبیعی اثبات می‌کنند و آن از این

۴ - ملاصدرا، شرح الهدایة الاثیریة، ص ۱۰۲ تا ۱۰۵.

۵ - طبیعیات، ص ۱۶۰.

تبدیل به بعدیت نیست.^۶ پس، زمان هم از دیدگاه ارسطو و هم از دیدگاه ملاصدرا وجود دارد و تردیدی در اصل وجود آن نیست.

فصل دوم: حقیقت زمان

در اینجا بحث در اینست که آیا زمان چیست؟ آیا جوهر است یا عرض؟ ذهنی است یا عینی؟ و بهر حال ماهیت و حقیقت آن چیست؟ لازم به ذکر است که هیچیک از این دو حکیم، زمان را جوهر نمی‌دانسته‌اند. زیرا جوهر بمعنای امروزی کلمه (که در تعریف آن گفته می‌شود: «موجود لا فی موضوع...»^۷) باید قائم به خود باشد نه به چیز دیگری، و از یک موجودیت ممتاز مستقل برخوردار باشد در حالیکه زمان حتی بنظر کسانی که آن را موجود عینی می‌دانند، حالتی برای جوهر است نه این که خود آن، یک جوهر مستقل عینی باشد. خواه جوهر مادی یا مجرد.

نسبت به قبل و بعد. پس زمان حرکت نیست، بلکه تا بدانجا که شمارش را پذیراست حرکت می‌باشد. اثباتی از گفته فوق چنین است. ما «کمیت» بیش یا کم را با عدد مشخص می‌کنیم، در حالیکه «حرکت» بیش و کم را با زمان مشخص می‌سازیم. پس زمان نوعی عدد (مقدار) است.^{۱۰}

و در عبارت دیگر می‌گوید: «بنابراین واضح می‌گردد که زمان، عدد حرکت بر حسب قبل و بعد است. و پیوسته می‌باشد زیرا که صفت موجودیتی پیوسته است.»^{۱۱} یعنی زمان کم متصل است زیرا حرکت که معروض آن است متصل است. لازم به یاد آوری است که در ترجمه انگلیسی این تعریف واژه، Number آمده است که مترجم فارسی آن را به «عدد» ترجمه کرده است. ولی روشن است که مقصود از آن همان مقدار است که فیلسوفان مسلمان در تعریف زمان آورده‌اند.

□ زمان از نظر ملاصدرا نه یک موجود عینی منحاظ مستقل است و نه یک موجود کاملاً ذهنی مثل معقولات ثانی منطقی یا وهمی که حاصل توهم آدمی باشد بلکه یک موجود ذهنی برخاسته از یک زمینه و منشأ انتزاع عینی است.

دیدگاه ارسطو

او در آغاز تأکید می‌کند بر این که: زمان حرکت نیست. زیرا «اولاً، تغییر و یا حرکت هر شیء فقط در درون آن چیزی است که تغییر در آن رخ می‌دهد، و یا در جایی است که چیز متحرک و یا متغیر در آن واقع است ولی زمان بتساوی در همه جا و با همه چیزهاست. ثانیاً، تغییر گاهی تند و گاهی کند است. اما زمان چنین نیست زیرا که کندی و تندی بوسیله زمان تعریف می‌شوند. تند هر آن چیزی است که حرکتش در زمان کوتاه زیاد است و کند هر آن چیزی است که حرکتش در زمان دراز کم باشد، اما زمان با بودن مقداری از آن و یا قسمتی از آن تعریف نمی‌شود، پس واضح است که زمان حرکت نیست.»^۸

آنگاه توضیح می‌دهد که درست است که زمان حرکت نیست ولی از حرکت هم جدا نیست. یعنی بدون حرکت نمی‌توان زمان داشت. عبارت او این است:

«بنابراین میرهن است که زمان نه خود حرکت و نه از حرکت مستقل می‌باشد.» و نیز می‌گوید:

«پس زمان یا حرکت و یا چیزی متعلق به آن است، و اما چون زمان خود حرکت نیست، پس می‌باید که آن دیگری باشد.»^۹ و زمان دقیقاً همین است، تعداد حرکت

ارسطو در کتاب منطق نیز تعریفی از زمان ارائه کرده است و می‌گوید:

«زمان کم متصل است. چه این که «آن» زمانی، زمان گذشته را به حال متصل می‌کند... اجزاء زمان دارای یک نوع وضع نیستند زیرا هیچیک از اجزای زمان، ثبات ندارند و هر چه که ثابت نباشد نمی‌شود از یک نوع وضع برخوردار باشد، شایسته است گفته شود اجزاء زمان از یک نوع ترتیب برخوردارند زیرا یک جزء از زمان متقدم است و جزء دیگر متأخر.»^{۱۲}

ملاحظه می‌شود که خلاصه این بیان همان (کم متصل غیر قارالذات) است که در کتب منطقی در تعبیر از زمان گفته می‌شود. البته این تعریف با تعریف قبلی ناسازگار بنظر نمی‌رسد زیرا در آن تعریف هم صحبت از اتصال و

۶ - ملاصدرا، اسفار، ج ۳، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ و نیز رساله «حدوث العالم» الفصل الثامن.

۷ - ر.ک. کتب منطقی از جمله: علامه حلی، الجوهر النضید. ص ۲۴.

۸ - طبیعیات، ص ۱۵۸. ۹ - همان، ص ۱۵۹.

۱۰ - همان، ص ۱۶۰. ۱۱ - همان، ص ۱۶۳.

۱۲ - عبدالرحمن بدوی. منطق ارسطو، جزء اول، ص ۴۴ و ۴۵.

صحبت از قبل و بعد بود که با توجه به ملازمتش با حرکت نشان می‌دهد که ثابت نیست و اجزای آن وجود معنی ندارند یعنی با هم موجود نیستند.

حاصل کلام تا اینجا اینکه از نظر ارسطو زمان یک حالت عینی از حرکت است و یک نوع عرض ملازم با آن است. و اینک توضیح بیشتر:

نسبت میان زمان با حرکت و سکون

ارسطو در عباراتی نسبت میان زمان و حرکت را توضیح می‌دهد.

از جمله: «ما نه تنها حرکت را با زمان اندازه می‌گیریم بلکه زمان را نیز با حرکت می‌سنجیم زیرا که آن دو یکدیگر را تعریف می‌کنند.»^{۱۳}

در عبارت دیگری به نحو دقیقی می‌گوید:

«ما حرکت و زمان را به اتفاق هم درک می‌کنیم، زیرا حتی هنگامی که هوا تاریک است و ما از طریق بدنمان متأثر نمی‌شویم. اگر هرگونه حرکتی در ذهنمان رخ دهد، فوراً در می‌یابیم که زمان سپری شده است و نه تنها آن، بلکه (نیز در می‌یابیم که) اگر در اندیشه‌مان زمانی سپری شده است (تصور می‌کنیم) که همراه با آن حرکتی نیز رخ داده است.»^{۱۴}

و باز هم در توضیح اینکه اگر ما تغییر را در نیافته باشیم سپری شدن زمان را نیز نخواهیم دانست، مثال می‌زند به مردانی که در جزیره‌ای در دریای مدیترانه به نام ساردینا (Sardina) خوابیده‌اند و پس از چندی که از خواب بر می‌خیزند گذشت زمان را احساس نمی‌کنند.^{۱۵} (زیرا تغییرات را احساس نکرده‌اند) و این نشان می‌دهد که ارسطو، خود تغییر را با ادراک آن و خود زمان را با ادراک آن دو چیز متمایز از هم می‌داند یعنی زمان یک امر عینی است. و ادراک آن وابسته به فاعل شناسا است.

حاصل کلام؛ آنکه اولاً: زمان و حرکت هم در وجود و هم در شناخت، لازم و ملزوم یکدیگرند، یا بتعبیر دقیقتر، در مقام وجودشناسی، باید گفت که اگر حرکت نباشد وجود نخواهد بود و از آن طرف وجود زمان نشانه وجود حرکت است. و در مقام شناختشناسی باید گفت ادراک زمان بدون ادراک حرکت میسر نیست و نیز ادراک حرکت بدون ادراک زمان ممکن نخواهد بود.

ثانیاً: حرکت بطور مستقیم با زمان اندازه‌گیری می‌شود و سکون بطور غیر مستقیم، پس زمان هم مقدار حرکت است و هم در نتیجه مقدار سکون.

نسبت زمان با نفس یا تعریف دیگری از زمان

ارسطو در فصل پایانی مبحث مربوط به زمان نکته‌ای را آورده است که موجب تفسیرهای مختلفی از دیدگاه او

درباره زمان شده است و این مسئله ارتباط زمان با نفس است. عبارت او چنین است:

«این مسئله که اگر نفس وجود نمی‌داشت آیا زمان وجود می‌داشت یا خیر، پرسشی معقول است. چرا که اگر کسی که بشمارد باشنده نتواند بود، پس چیزی که شمردنی باشد نیز موجودیت نخواهد یافت...»^{۱۶} و کاپلستون پس از نقل این سؤال ارسطو که: «اگر ذهنی (نفسی) نباشد آیا زمان خواهد بود؟» تفسیر پروفیسور راس را بر این مبحث ارسطو اینطور بیان می‌کند:

«راس می‌گوید: این موضع با بیان کلی ارسطو درباره [گم] متصل سازگار است. در متصل (کم متصل) هیچ اجزاء بالفعلی وجود ندارد. بلکه اجزاء بالقوه وجود دارد. آنها وقتی به هستی بالفعل در می‌آیند که حادثه‌ای متصل را در هم بشکنند و خرد کنند، همینطور است درباره زمان یا مدت. «آنات» درون مدت توسط ذهنی که «آنات» را درون آن مدت تشخیص می‌دهد، به هستی بالفعل در می‌آیند. این مشکل که آیا وقتی که هنوز هیچ ذهنی در هستی نبوده است زمان می‌توانست وجود داشته باشد، در نظر اول برای ارسطو مشکلی نیست. زیرا وی فکر می‌کرد که حیوانات و آدمیان همیشه موجود بوده‌اند و اما مشکل مهمتر این است که شمردن، ایجاد اجزاء نیست، بلکه تصدیق اجزاء قبلاً موجود است. آنگاه کاپلستون به نتیجه‌گیری می‌پردازد و می‌گوید:

بهر حال اگر زمان نبود تغییر چگونه می‌توانست باشد؟ ما در جواب می‌توانیم پیشنهاد کنیم که چون بر طبق نظر ارسطو زمان واقعاً از قبل و بعد حرکت متمایز نیست، زمان بطور مستقل از ذهن موجود است. زیرا حرکت چنین است (یعنی مستقل از ذهن وجود دارد) هر چند (اگر بتوان گفت) متمم و مکملی از ذهن دریافت می‌کند. «اجزاء» زمان بالقوه‌اند باین معنی که از لحاظ صوری از یکدیگر مشخص نیستند مگر بوسیله «شمارش» ذهن. لیکن آنها باین معنی بالقوه نیستند که هستی واقعی جدا از ذهن ندارند. موضع ارسطو موضع کانت نیست و بخودی خود به موضع کانت نیز رهنمون نمی‌شود.^{۱۷}

ملاحظه می‌شود که بر اساس تفسیر راس، نوعی ناسازگاری در دیدگاه ارسطو در باب زمان رخ می‌نماید زیرا درست است که با اعتقاد به ازلی بودن وجود

۱۳ - طبیعیات، ص ۱۶۴. ۱۴ - همان، ص ۱۵۹.

۱۵ - همان، ص ۱۵۸. ۱۶ - همان، ص ۱۷۰.

۱۷ - فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۱، قسمت دوم، ترجمه: مرحوم دکتر مجتبی.

حیوانات و انسانها مشکل انفکاک زمان از نفس اندیشنده حل می‌شود، لکن مشکل مهمتری مطرح می‌شود و آن این است که از یک طرف در دیدگاه ارسطو افراد زمانی وجود بالفعل ندارند. بنابراین تا وقتی که نفس شمرنده وجود نداشته باشد اجزاء زمانی بالفعل هم وجود نخواهند داشت. از این جهت دیدگاه او یک دیدگاه ذهنی می‌شود، لکن از طرف دیگر شمارش، ایجاد کننده اجزاء نیست بلکه تصدیق اجزائی است که در عینیت وجود داشته‌اند، پس باید اجزاء زمانی را عینی بدانند و این ناسازگاری است که رخ می‌نماید.

لازمه سخن ارسطو از یک جهت قول به ذهنی بودن زمان است و از دیگر سو قول به عینی بودن آن. اما کاپلستون می‌خواهد بنوعی این ناسازگاری را بر طرف کند و لذا بدلیل اینکه حرکت بطور عینی و مستقل از ذهن ما وجود دارد و زمان ملازم با آن است، نتیجه می‌گیرد که زمان عینی است و بالقوه بودن اجزاء زمان بمعنی عدم تفکیک صوری آنها است که با شمارش حاصل می‌شود نه بمعنی عدم موجودیت مستقل آنها. لکن او غفلت کرده است از اینکه خود وجود عینی و مستقل از ذهن حرکت که پایه استدلال او برای عینی بودن زمان است محل تأمل و خدشه است زیرا خود حرکت نیز یک امر منحاظ مستقل نیست بلکه آنچه وجود عینی دارد موجود خارجی عینی در نقطه الف ب است. این ذهن ما است که از ملاحظه شیء خارجی در نقطه الف و ب مفهوم حرکت را انتزاع و بر آن حمل می‌کند. بنابراین خود حرکت هم موجود عینی مستقل از ذهن شمرنده نیست. در پایان دیدگاه ارسطو در فصل اول، به دو گزارش درباره دیدگاه او اشاره می‌کنم:

کرسون می‌گوید:

«از نظر ارسطو» زمان، مرکب از یک رشته لحظات غیر قابل تجزیه نیست که در حالی که بتوالی هم می‌رسند با یکدیگر جمع شوند... زمان را باید چنین تعریف کرد: «مقدار حرکت بر حسب تقدم و تأخر»^{۱۸} دیگری گزارش ژان وال است که در مقایسه میان دیدگاه ارسطو و افلاطون، درباره زمان اینطور می‌گوید:

«در فلسفه ارسطو، زمان دیگر نه - از لحاظ مابعدالطبیعه - بعنوان عکس و سایه ازلیت و ابدیت، یا حرکت نفس، بلکه از لحاظ طبیعی بعنوان مقدار حرکت از حیث تقدم و تأخر، تعریف شده است.»^{۱۹}

آنگاه در اشکال بر تعریف فوق آورده است که: این تعریف دوری است، زیرا تقدم و تأخر، خود از مفاهیم زمانیند ولی جواب داده و گفته: «البته بر این تعریف می‌توان این اشکال را وارد دانست که با اشتغال بر تقدم و

تأخر، زمان، خود در آن مأخوذ است. اما چنانکه هایدگر گفته است باید تصدیق کرد که ارسطو سعی کرده است تا حدی امکان تصویری روشن از زمان، بنحوی که در تجربه عادی ادراک می‌شود برای ما بحصول آورد.»^{۲۰}

باید گفت که جواب ژان وال اصلاً قانع کننده نیست بلکه با زبانی می‌خواهد بگوید از اشکال صرف نظر کنید، زیرا ارسطو یک نظر فلسفی دقیق ارائه نکرده یا نمی‌خواسته یک نظر دقیق فلسفی را مطرح کند، بلکه فقط می‌خواسته تصویری از زمان به همان مفهوم عرفی آن در دسترس ما قرار دهد. ولی آنچه واقع امر بنظر می‌رسد این نیست. ارسطو در همه مباحث خود بعنوان یک فیلسوف به بحث فلسفی پرداخته است لکن گاهی بخوبی از عهده بر نیامده، از جمله در همین بحث زمان است که اولاً در نظریه او ناسازگاری به چشم می‌خورد و ثانیاً تعریف او از زمان یک تعریف دوری است.

دیدگاه ملاصدرا

ما در مطالب گذشته دیدیم که زمان مقدار حرکت است و مقصود از حرکت در آنجا یک امر عارضی می‌باشد، یعنی حرکت در اعراض رخ می‌دهد نه در جوهر، لذا مقصود از زمان همان کم متصل غیر قارالذات بود. اما در اینجا خواهیم دید که ملاصدرا ضمن اینکه می‌پذیرد که زمان، مقدار حرکت است، اما تلقی او از زمان و حرکت با ارسطو فرق دارد زیرا از طرفی ارسطو حرکت را مربوط به عوارض جوهر می‌دانست در حالی که ملاصدرا حرکت را در خود جوهر می‌داند نه جدای از آن و دیگر آنکه ارسطو زمان را مقدار حرکت وضعی فلک می‌داند.^{۲۱} اما ملاصدرا آن را مقدار حرکت جوهر می‌داند و بعلاوه ملاصدرا اصلاً زمان را بعدی از ابعاد جوهر و بعنوان بعد چهارم در کنار ابعاد سه گانه جوهر جسمانی می‌داند عبارت وی این است:

«پس زمان عبارت است از مقدار طبیعتی که ذات آن نو می‌شود از جهت تقدم و تأخر ذاتی آنچنانکه جسم تعلیمی مقدار طبیعت است از جهت قبول ابعاد سه گانه، پس برای طبیعت (جوهر جسمانی) دو امتداد وجود دارد و برای آن دو مقدار وجود دارد یکی تدریجی زمانی که انقسام به متقدم و متأخر زمانی را می‌پذیرد و دیگری دفعی مکانی است که انقسام به متقدم و متأخر مکانی را می‌پذیرد. نسبت مقدار به امتداد نسبت متعین به مبهم

۱۸ - آندره کرسون، فلاسفه بزرگ، ج ۱، ص ۲۳۲، ترجمه: عمادی

۱۹ - ژان وال، بحث در مابعدالطبیعه، ترجمه: دکتر مهدوی.

ص ۲۹۴.

۲۰ - همان، ص ۲۹۵. ۲۱ - طبیعیات، ص ۱۷۲.

است و آن دو وجوداً یکی هستند اگر چه در اعتبار متفاوتند»^{۲۲}

او آنگاه در توضیح دیدگاه خود، یادآوری می‌کند که زمان یک امر عینی منحاظ مستقل نیست مثل سیاهی و سفیدی، بلکه وجود آن از وجود حرکت و در نتیجه از وجود جوهر جدا نیست. و فقط در تحلیل ذهنی ما زمان را از حرکت و در نهایت از جوهر تفکیک می‌کنیم. و در اینجا نیز نظر او با نظر ارسطو فرق می‌کند.

عبارت ملاصدرا این است:

«و هر کس اندکی در ماهیت زمان تأمل کند، در می‌یابد که زمان فقط یک اعتبار عقلی دارد، و عروض آن بر معروضش بحسب وجود، مانند عوارض خارجی اشیاء از قبیل سیاهی، حرارت و امثال آنها نیست بلکه زمان از عوارض تحلیلی معروضش می‌باشد و امثال این عارض، وجودشان در خارج جز بخود وجود معروضشان نیست. زیرا عارضیت و معروضیتی میان آنها نیست مگر باعتبار ذهنی...»^{۲۳}

و در جای دیگر تحت عنوان «حکمة مشرقیه» فرموده است:

«بدان که مسافت از آن جهت که مسافت است و حرکت و زمان همگی یک وجود دارند، و عروض برخی

از آنها بر برخی دیگر، عروض خارجی نیست. بلکه عقل با تحلیل، میان آنها فرق می‌گذارد و بر هر کدام حکم خاصی روا می‌دارد. پس مسافت، یک فرد از مقوله است (مقوله کم، کیف یا غیر آندو) و حرکت، تجدد آن و خروج آن از قوه به فعل است، که یک معنی انتزاعی عقلی است، و اتصال آن همان اتصال مسافت است و زمان، مقدار این اتصال و تعیین آن است...»^{۲۴}

از مجموع سخنان ملاصدرا چنین بر می‌آید که زمان (و حرکت) از معقولات ثانی فلسفی است که منشأ انتزاع آن در خارج است ولی ما بازاء در خارج ندارد. عالم خارج بگونه‌ای است که ذهن با تحلیل، زمان را از آن انتزاع می‌کند.

اما در جهان بیرون از ذهن ما موجودی بنام زمان در برابر جوهر جسمانی وجود ندارد. چنانکه در مورد حرکت، نیز آنچه که در جهان خارج وجود دارد، همان جوهر جسمانی است، که از ملاحظه وجود آن در مکان الف و مقایسه آن با وجودش در نقطه ب مفهوم حرکت انتزاع می‌شود. از جمله مؤیدات برای این برداشت از سخن ملاصدرا دربارهٔ زمان حاشیه‌ای است که حکیم سبزواری بر عبارت سابق ملاصدرا نوشته است. بخشی از عبارت سبزواری این است:

«... و بعبارت دیگر حرکت و زمان، وجودشان متأخر از طبیعت (جوهر جسمانی) نیست، مثال آن، مثال تشخیص است که صفت وحدت است و وحدت هم صفت وجود حقیقی و همگی به یک وجود تحقق دارند.»^{۲۵}

بنابراین بنظر می‌رسد که زمان از نظر ملاصدرا نه یک موجود عینی منحاظ مستقل است و نه یک موجود کاملاً ذهنی مثل معقولات ثانی منطقی یا وهمی که حاصل توهم آدمی باشد، بلکه یک موجود ذهنی برخاسته از یک زمینه و منشأ انتزاع عینی است.

و اما راجع به نحوهٔ رابطه حرکت و زمان، دیدیم که ارسطو این رابطه را دو طرفه می‌داند، یعنی هم زمان مقدار حرکت است و هم حرکت با زمان سنجیده می‌شود، ملاصدرا نیز در کتاب خود فصلی گشوده است تحت عنوان: چگونگی تعدد زمان بواسطه حرکت و حرکت بواسطه زمان و نحوه تعیین هر یک بواسطه دیگری. و

ارسطو حرکت را در اعراض (کم، کیف، این) می‌داند. و در نتیجه زمان نیز مربوط به اعراض است. در حالیکه ملاصدرا حرکت را در جوهر می‌داند، نه اینکه جوهر را متحرک بداند بلکه جوهر را عین حرکت می‌داند و در نتیجه زمان مقدار حرکت جوهری و در نهایت مقدار جوهر خواهد بود.

۲۲ - اسفار، ج ۳، ص ۱۴۰. ۲۳ - همان، ص ۱۴۱.

۲۴ - همان، ص ۱۸۰. ۲۵ - همان، ذیل ص ۱۴۱.

ذیل این عنوان چنین آورده:

«اما مطلب اول (تعدد زمان بواسطه حرکت) پس دانستی که مسافت، از جهتی که در آن حرکت هست علت وجود زمان است و تردیدی نیست در اینکه وقوع حرکت در هر جزئی از مسافت، علت وجود آن جزء زمانی است که در ازاء آن جزء مسافت است. پس حرکت سازنده زمان است به این معنی که اجزاء متقدم و متأخر آن را پدید می آورد و زمان نیز سازنده حرکت است از آنجهت که زمان، عدد (مقدار) حرکت محسوب می شود زیرا مقدار حرکت با زمان معین می شود. چنانکه وجود اشخاص انسان سبب وجود شماره آنها است (مثلاً ۱۰). اما وجود شماره آنها (مثلاً ده بودن آنها) سبب این است که آنها به یک عدد (مثلاً ۱۰) شمرده شده اند پس ده بخودی خود عدد ده است ولی ده بودن آن موجود شمرده شده بواسطه عدد ده است.»^{۲۶}

در شرح هدایه نیز وابستگی زمان به حرکت را توضیح داده و نوشته است:

«زمان، مقدار حرکت است و لذا هر کس از حرکات غافل باشد از زمان غافل خواهد بود چنانکه برای اصحاب کهف و برای جمعی از خداپرستان مطابق حکایت معلم اول رخ داده است.»^{۲۷}

با توجه به مطالبی که در این فصل آوردیم نیازی به بحث درباره رابطه زمان با نفس نمی بینیم. زیرا با توضیحاتی که داده شد روشن شد که از نظر ملاصدرا منشأ انتزاع زمان وابسته به نفس اندیشنده نیست ولی طبعاً انتزاع زمان قائم به وجود شخصی است که این انتزاع را انجام می دهد.

فصل سوم: حقیقت «آن» و نسبت آن با زمان

یکی از مباحثی که در رابطه با مسئله زمان قابل طرح است مبحث «آن» است. زیرا باید ببینیم که «آن» چیست و آیا می تواند مؤلفه زمان باشد یا طرف زمان است یا...؟

ارسطو درباره «آن» چنین گفته است:

«چنانکه گفته شد «آن» حلقه زمان است (زیرا که زمان گذشته را با زمان آینده پیوند می دهد) و (نیز) یک حد زمان می باشد (زیرا که آغاز یکی و پایان دیگری است) «آن» بالقوه (زمان را) تقسیم می کند و از آنجا که تقسیم کننده است همیشه متفاوت است و از آنجا که پیوند دهنده است... همواره همان است... پس آن نیز بگونه ای مقسم بالقوه زمان است و بگونه ای دیگر پایان هر دو بخش زمان

و عامل وحدت آنها...»^{۲۸}

او آنگاه به یک کاربرد عرفی «آن» اشاره کرده و می گوید:

«قسم دیگر «آن» وقتی پدید می آید که زمان در نزدیکی این نوع از «آن» (یعنی نزدیک همان «آن»ی که توصیف شد) می باشد. فی المثل: او آنآ خواهد آمد، زیرا امروز می آید.»^{۲۹}

ارسطو در باب نسبت «آن» با زمان چنین می گوید:

«آن، یک پایان و یک آغاز زمان است گر چه نه همان زمان بلکه انتهای آنچه گذشته است و آغاز آنچه که آینده است...»^{۳۰}

و در جای دیگر تصریح می کند به اینکه «آن» جزء زمان نیست بلکه فقط بیان پیوستگی و تقسیم بالقوه زمان است.^{۳۱}

کرسون نیز همین نکته را چنین بیان کرده است:

«زمان مرکب از یک رشته لحظات غیر قابل تجزیه نیست که در حالی که بتوالی هم می رسند با یکدیگر جمع شوند، لحظه یا دم (آن) بجز حد بینهایت کوچکی بین گذشته ای که دیگر وجود ندارد و آینده ای که هنوز نیامده است، نیست.»^{۳۲}

بنابراین از نظر ارسطو آنات، وجود بالفعل ندارند و زمان، مرکب از آنها نیست بلکه در هر مقطعی از حرکت چنانکه یک نقطه بعنوان پایان یک بخش از حرکت تصور می شود متناظر با آن یک «آن» بعنوان پایان بخشی از زمان و آغاز بخش دیگر تصور می شود. البته بتعبیر خود ارسطو «آن» طرف زمان خاص است که نقش پیوند دادن دو جزء زمان را نیز دارد. پس «آن» هم فصل می کند و هم وصل.

ملاصدرا یک فصل دارد تحت عنوان، حقیقت «آن» و نحوه وجود و عدم آن. و ذیل این عنوان چنین گفته: «بدان که «آن» دو معنی دارد: به یک معنی، «آن» فرع بر زمان است و به یک معنی زمان فرع بر آن، «آن» بمعنی اول حد و طرف زمان متصل است. ملاصدرا از انواع تقسیمات بالقوه ای صحبت می کند که گم متصل پذیرای آنهاست و انواع انقسامی که زمان می پذیرد، ولی در نهایت نحوه وجود «آن» را حد مشترک میان دو مقدار زمانی می داند

۲۶ - همان، ص ۱۷۹. ۲۷ - شرح الهدایه، ص ۱۱۰.

۲۸ - طبیعیات، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۲۹ - همان. ۳۰ - همان.

۳۱ - همان، ص ۱۶۲. ۳۲ - آندره کرسون، همان.

و در جای دیگر در بحث و توضیح بیشتر درباره مقادیر در مبحث سوم چنین می‌گوید:

«... پس دانسته شد که نقطه‌ها وقتی که جمع شوند از تراکم آنها خط حاصل نمی‌شود زیرا آن نقطه واسطه اگر مانع تداخل طرفین شود، تقسیم خواهد شد و اگر مانع تداخل نشود همه نقطه‌ها متداخل خواهند بود، درحالی‌که مقدار، از اجزایی که در وضع متباینند و متداخل نیستند حاصل می‌شود و از همینجا روشن می‌شود که سطح از ترکیب خطوط و جسم از اجتماع سطوح پدید نمی‌آیند.»^{۳۵}

از این گذشته در همین جلد سوم نیز ملاصدرا بحثی را مطرح کرده است در این باره که آیا «آن» می‌تواند «عاد» (شمرنده) زمان باشد یا خیر؟ و در آنجا باختصار چنین فرموده است: از نظر ریاضیدانان، عددی می‌تواند عاد برای عدد بزرگتر باشد که اگر چند بار عاد را از معدود کم کنید عدد معدود تمام شود. مثل عدد ۱۰ نسبت به عدد ۱۰۰ که اگر ده بار عدد ۱۰ را از ۱۰۰ کم کنیم، عدد ۱۰۰ تمام می‌شود لذا می‌گوییم عدد ۱۰ عاد عدد ۱۰۰ می‌باشد اما عدد ۹، ۷، ۶، هیچکدام عاد عدد ۱۰۰ نیستند. و به این معنی «آن»، عاد زمان نیست زیرا زمان از آنات پدید نیامده است تا کم کردن مکرر «آن» موجب از بین رفتن زمان بشود.

البته می‌شود زمان را بگونه‌ای لحاظ کرد که اقسامی برایش در نظر بگیریم. لکن این امری اعتباری است. بعد به این معنای اعتباری که مربوط به لحاظ ما است «آن» می‌تواند عاد زمان باشد.^{۳۶}

حاصل کلام

بنابر آنچه دیدیم زمان یک حقیقت متصل و متناظر با اتصال حرکت جوهری است در نتیجه از آنات متتالی تشکیل نشده است و «آن سیالی» وجود ندارد که با سیلان خودش زمان را ساخته باشد. بلکه «آن» اعتبار ذهن ما است در برشهای فرضی در زمان. یعنی وقتی که ما زمان را به گذشته و حال و آینده تقسیم می‌کنیم و این تقسیم در ذهن ما است، خود بخود یک «آن» پدید می‌آید که گذشته را به آینده پیوند می‌دهد که همان حال است در حالیکه

مثل طلوع خورشید یا لحظه غروب آن. اینها را نحوه وجود «آن» می‌داند که بصورت حد مشترک مطرح است و یک نحوه وجودی دارد. حاصل کلام ملاصدرا در این باب بعد از توضیحات مفصل و انقسامات متعدد این است که هر چند خود «آن» زمان یا زمانی نیست ولی عدم آن زمانی است یعنی در استمرار بعد از آن مطرح است بتعبیر خود ایشان: حق این است که عدم آن «آن» در تمامی زمانی است که بعد از آن است. مراد از «آن» در معنای دوم عبارت است از: «آن سیال» و آن، «آنی» که با سیلان و استمرارش زمان را می‌سازد.

توضیح آنکه: مسافت، حرکت و زمان سه چیز منطبق برهمند پس همانطور که در مسافت چیزی بنام نقطه می‌توانیم فرض کنیم که با سیلان مسافت را می‌سازد و در حرکت، «حرکت توسطی» با سیلان حرکت قطعی را می‌سازد، پس باید برای زمان نیز یک امر سیال وجود داشته باشد که با سیلان زمان را بسازد که به آن «آن سیال» گفته می‌شود که مطابق با حرکت توسطی است و همانطور که نقطه سازنده مسافت غر از نقطه‌هایی است که حد و طرفند، و حرکت توسطی غیر از وجودات دفعی و وصولات آنی است، پس «آن» سازنده زمان نیز غیر از آناتی است که در زمان فرض می‌شوند.^{۳۳}

اگر چه در اینجا ملاصدرا سخن از نقطه سیال گفته که سازنده خط یا مسافت است و براساس آن سخن از حرکت توسطی بعنوان سازنده حرکت قطعی رفته و در نتیجه به وجود «آن سیال» قائل شده‌اند ولی در جلد بعد اسفار در دو جا تصریح کرده است که خط، از نقطه تشکیل نمی‌شود، چنانکه سطح نیز از خطوط و حجم از سطوح تشکیل نمی‌شود و وقتی که نقطه سازنده‌ای وجود نداشته باشد «آن سیال» هم وجود نخواهد داشت. لذا باید گفت که بنظر ملاصدرا «آن»، همان لحظه پایان یک بخش از زمان است که در برش زمانی تصور می‌شود و نه بیش از آن. عبارت این است:

«... و گاهی مقدارهای سه گانه (خط، سطح و جسم) بگونه‌ای دیگر ترسیم می‌شود، جز آنچه که ما گفتیم، پس گفته می‌شود که خط آن چیزی است که از حرکت نقطه پدید می‌آید و سطح از حرکت خط بر جهت خلاف مأخذ امتدادش حاصل می‌شود و جسم از حرکت سطح به سمت پایین و بالا ساخته می‌شود و بزودی خواهی دانست که این، صرف تمثیل است و هیچ اعتباری

۳۳ - اسفار، ج ۳، ص ۱۶۶ تا ۱۷۴.

۳۴ - اسفار، ج ۴، ص ۱۴. ۳۵ - همان، ص ۳۸.

۳۶ - اسفار، ج ۳، ص ۱۷۸.

واقعاً بجز گذشته و آینده چیزی بنام «آن» یا حال وجود ندارد و اینها اعتبار ذهن ما است. پس خود «آن» نه زمان است و نه زمانی است بلکه از برش ذهنی زمان حاصل می‌شود.

فصل چهارم: حدوث یا قدم زمان

آخرین نکته‌ای که در مبحث زمان از آن بحث می‌کنیم این است که آیا زمان حادث است و آغازی دارد یا ازلی و ابدی است و آغاز و انجामी ندارد.

ارسطو در کتاب طبیعیات در دو جا راجع به این بحث صحبت کرده است: یکی در مبحث زمان که چنین گفته است:

«آیا زمان معدوم خواهد شد؟ مطمئناً خیر، اگر که همیشه حرکتی وجود داشته باشد... و زمان معدوم نخواهد گشت زیرا همواره در هر آغازی هست.»^{۳۷}

و دیگری در مبحث حرکت که عبارت او این است:

«اگر زمانی همیشه هست (با توجه به تعریف زمان) حرکت نیز باید جاودانه باشد... و اما چون تصور زمان و موجودیت آن بدون تصور لحظه، غیر ممکن است، و لحظه (آن) نوعی نقطه میانین است که در خود، آغاز و انجام را پیوند می‌دهد (آغاز زمان آینده و پایان زمان گذشته را) پس نتیجه می‌شود که زمان همیشه باید موجود باشد زیرا که انتهای دوره آخر زمان را که در نظر گیریم، باید که بصورت لحظه‌ای معین باشد، چراکه برای ما زمان جز لحظه، نقطه تماس دیگری ندارد، بنابراین از آنجا که لحظه، هم آغاز است و هم پایان، بایستی همیشه زمانی در دو سوی آن موجود باشد...»^{۳۸}

کرسون به این مطلب اشاره‌ای دارد:

«و چون حرکت ابدی است زمان هرگز انجामी نخواهد داشت و همیشه در حال آغاز و انجام است.»^{۳۹}

کاپلستون نیز از حرکت ازلی به زمان ازلی رسیده است:

«حرکت ازلی و ابدی است اما بدیهی است که نامتحرک نیست. بنابراین در زمان است و بالضرورت نتیجه می‌شود که زمان نیز ازلی و ابدی است به این معنی که هرگز آغاز نشده است و هرگز پایان نخواهد یافت.»^{۴۰}

نتیجه آنکه از نظر ارسطو، زمان و حرکت که طبق آنچه در گذشته از او نقل کردیم، با هم ادراک می‌شوند هر دو ازلی و ابدیند و آغاز و انجام ندارند. البته در جای خود بحث شده است که منظور او از حرکت ازلی و ابدی

حرکت مستدیر است نه مستقیم.^{۴۱}

اگر چه او در مبحث حرکت از راه اثبات ازلی و ابدی بودن زمان، ازلی و ابدی بودن حرکت را اثبات کرد ولی این دو را از یکدیگر قابل انفکاک نمی‌داند.

دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا نیز زمان مطلق را بی آغاز و بی انجام می‌داند لکن هرگز از آن تعبیر به موجودی که قدیم باشد نکرده است. زیرا تلقی او از زمان، مقدار حرکت جوهری است که حدوث آن بآن دارد و هیچگاه این حرکت منقطع نمی‌شود. آغازی هم نداشته تا خدا بوده آفرینش هم بوده است. بمقتضای آیه شریفه «هر روزی (هر آنی) خداوند در کاری است»^{۴۲} و خدا همیشه بوده و خواهد بود پس حدوث موجودات همیشه بوده است پس حرکت هیچگاه منقطع نبوده است و نخواهد بود در نتیجه زمان نیز آغاز و انجामी نداشته و نخواهد داشت.

ملاصدرا در چند فصل به این مبحث پرداخته است که گزارشی از دیدگاه او را با نقل عبارات وی ارائه می‌کنم:

وی فصلی را تحت این عنوان مطرح کرده است که: درباره این فصل برای زمان طرفی که موجود باشد وجود ندارد. آنگاه ذیل این عنوان، بعد از توضیح اینکه منظور ما از این سخن که امر حادث مسبوق بعدم است، چه نمی‌باشد، چنین فرموده است:

«پس در این صورت، اینکه عدم، سابق بر وجود امر حادث است، به این معنی است که آن عدم امر حادث، مقارن است با زمانی که وجود این امر حادث بعد از آن زمان حادث شده است، پس، پیش از هر «آنی» که آغاز زمان فرض شود، یک زمان دیگری خواهد بود (مقارن با عدم سابق آن) و همینطور در مورد «آنی» که پایان زمان فرض شود.

پس برای مطلق زمان آغاز و انجामी نیست... و دانستی که زمان از لوازم حرکت است و حرکت نزد ما از لوازم طبیعت است و طبیعت، جسم و ماده‌ای دارد، پس جود خدای جواد هرگز قطع نمی‌شود و افاضه و خیر او پایان نمی‌پذیرد و قابل شمارش نیست (چنانکه خدای متعال می‌فرماید: «و اگر به شمارش نعمت‌های خدا اقدام

۳۷ - طبیعیات، ص ۱۶۸. ۳۸ - همان، ص ۲۵۱.

۳۹ - آندره کرسون، همان ۴۰ - کاپلستون، همان، ص ۴۳۹.

۴۱ - طبیعیات، ص ۲۸۲ به بعد.

۴۲ - کل یوم هو فی شأن، الرحمن ۲۹.

کنید قادر نخواهید بود که همه آنها را بشمرید»^{۴۳} در صورتی که هر زمان و هر حرکتی حادث است و نیز هر جسمی حادث است و میان دو عدم قرار دارد یک عدم سابق و یک عدم لاحق (چنانکه اشاره شد) و این چیز عجیبی است»^{۴۴} ملاصدرا می‌خواهد بفرماید: در عین حال که حادث بودن مطلق زمان را نفی کردم، نمی‌خواهم بگویم که زمان قدیم است زیرا قدیم فقط خداوند است بلکه بر اساس حرکت جوهری، جوهر جسمانی عین سیالیت و حرکت است و لذا پیوسته در حال فیضگیری از ذات حق است پس خداوند پیوسته در حال افاضه است و این مستلزم حرکات جوهری پیوسته و مداوم و زمانهای حادث لا ینقطع است. با یک تعبیر تسامحی سلسله حوادث و سلسله زمانهای پیشمار داریم که همه عین ربط به ذات اقدس اویند. ولذا نعمتهای خدا را نمی‌توان شمرد. آخوند بعد از بیان دیدگاه خود، اشکالات متعددی را بر موضع خودش نقل کرده و جواب می‌دهد که برای پرهیز از اطاله کلام از نقل آنها خودداری می‌کنم.^{۴۵}

او در کتاب شرح هدایه در همین خصوص عبارت ماتن را آورده و شرح و تأیید کرده است: «زمان آغاز و انجام ندارد، زیرا اگر آغازی می‌داشت، آن آغاز عدم آن می‌بود قبل از وجودش، قبلیتی که با بعدیت جمع نمی‌شود و هر قبلیتی که با بعدیت جمع نشود زمانی خواهد بود، در نتیجه قبل از زمان، زمان خواهد بود و این خلاف فرض است (آغاز داشتن زمان) همچنین اگر برای آن انجامی باشد، انجام آن، عدمش بعد از وجودش خواهد بود، بعدیتی که با قبلیت موجود نیست، پس بعدیت زمانی خواهد بود، در نتیجه بعد از زمان، زمان خواهد بود و این نیز خلاف فرض است...»^{۴۶}

او فصل دیگری را در اسفار تحت این عنوان مطرح کرده است که هیچ چیز جز خداند بر ذات زمان و حرکت مقدم نیست و ذیل این عنوان چنین آمده:

«دانستی که زمان و آنچه مقارن آن است (حرکت) امور تدریجی و موجوداتی هستند که نو بنو حاصل می‌شوند، پس هر چه که بر زمان تقدم داشته باشد (خواه وجود باشد یا عدم یا غیر آن دو) یعنی تقدمی که بر حسب آن، قبل با بعد جمع نشوند (آن امر مقدم زمان یا زمانی خواهد بود. پس قبل از هر زمان، زمانی خواهد بود و قبل از هر حرکت، حرکتی و این نیز در گذشته ثابت شده که علت یک چیز نمی‌تواند ذاتاً یا وجوداً به آن چیز وابسته باشد

پس چیزی بر زمان تقدم ندارد جز حق تعالی و قدرت و امر او که گاهی از آن به علم تفصیلی تعبیر می‌شود. و گاهی به صفات و گاهی به ملائک...»^{۴۷}. اینک بعد از نقل دیدگاه ملاصدرا در این باب می‌رسیم به فصل دیگری که او تحت عنوان «درباره استدلال کسانی که برای زمان آغازی قائلند»، مطرح کرده است و ذیل این عنوان ادله قائلان به آغاز داشتن زمان را آورده و جواب داده است.

دلائلی که او بر شمرده و جواب داده هشت دلیل است اما از باب نمونه فقط به نقل دو دلیل و جواب آنها اکتفا می‌کنم.

دلیل اول: گفته‌اند حوادث گذشته به ما منتهی شده است، حال اگر حوادث گذشته نامتناهی باشد، (یعنی آغاز نداشته باشد) لازمه‌اش این است که غیر متناهی، متناهی باشد و این محال است.

جواب: منتهی شدن حوادث به ما مقتضی اثبات نهایت برای حوادث از طرفی است که به ما مرتبط می‌شود، اما اثبات نهایت از یکطرف منافاتی ندارد با نامتناهی بودن از طرف دیگر، چنانکه حرکات اهل بهشت نهایت ندارد، در حالیکه آغاز دارد.

البته ملاصدرا مماشات کرده و بر مبنای خصم جواب داده است، و گرنه بر مبنای خودش اگر می‌خواست جواب دهد، می‌توانست بفرماید که منتهی شدن به ما یعنی چه؟ براساس حرکت جوهری، همواره جوهر سیال است، و نقطه ثابتی نمی‌توانی در نظر بگیری تا یک طرف این حوادث باشد.

دلیل دوم: گفته‌ند هر یک از حوادث آغازی دارد، اگر هر یک از حوادث آغاز دارد، مجموعه حوادث نیز باید آغاز داشته باشد.

جواب: این استدلال مغالطی است. زیرا حکم هر یک از افراد را بر کل اطلاق کرده است.^{۴۸}

صدرالمتألهین می‌خواهد بفرماید که این سریان حکم فرد به مجموعه، لازم الصدق نیست، لذا قابل استدلال نیست. فی المثل در مورد ممکنات می‌توان حکم فرد را به

۴۳ - و ان تعد وانعمت الله لا تحصرها... ابراهیم، ۳۴ و نحل ۱۸.

۴۴ - اسفار، ج ۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۴۵ - همان، ص ۱۴۹ تا ۱۵۲.

۴۶ - شرح الهدایه، ص ۱۱۰.

۴۷ - اسفار، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵ و نیز قریب به همین مضمون در رساله حدوث العالم، فصل نهم آمده است.

۴۸ - همان، ص ۱۵۲ تا ۱۶۰.

مجموع اسناد داد، زیرا اگر صدها ممکن جمع شوند، باز هم ممکنند لکن همه جا این سریان صادق نیست. فرضاً، اگر یک سنگ ریزه به سر کسی بزنند درد نمی‌گیرد، اگر دو سنگ‌ریزه بزنند درد نمی‌گیرد، اما آیا می‌شود حکم کرد که اگر مجموعه سنگ ریزه‌ها را بر سر کسی بزنیم باز هم درد نمی‌گیرد؟

البته شاید بتوان جواب دیگری نیز به این استدلال داد و آن این است که اگر حوادث نامتناهی باشد دیگر اطلاق لفظ مجموع بر آن خطا است، یا بتعبیر دیگر اطلاق لفظ مجموعه بر افراد نامتناهی تسامحی است و اینکه آیا حوادث نامتناهیند یا متناهی، همان چیزی است که مورد بحث است پس نمی‌توانند آن را فرض بگیرند.

خاتمه

آنچه در باب آراء دو حکیم برجسته ارسطو و ملاصدرا در خصوص زمان آوردم، مروری گذرا با یک نگاه اجمالی است بر آراء این دو اندیشمند نامدار.

آنچه مسلم بنظر می‌رسد این است که تعریف رایج ارسطو از زمان یعنی: مقدار حرکت از حیث قبل و بعد (یا تقدم و تأخر) نزد حکیمان ما پذیرفته شده است. گر چه ابوالبرکات بغدادی زمان را مقدار وجود دانسته نه مقدار حرکت^{۴۹} ولی با صرف نظر از او، عامه فیلسوفان ما تعریف ارسطویی را پذیرفته‌اند و البته در این نیز توافق دارند که «آن» طرف زمان است و زمان مرکب از آنات متتالی نیست.

۳ - علیرغم این که عموم فیلسوفان از جمله ملاصدرا تعریف مذکور از زمان را پذیرفته‌اند، اما از آنجا که تلقی ارسطو و ملاصدرا از حرکت متفاوت است لذا محتوای تعریف زمان نیز نزد آن دو فرق خواهد کرد.

چنانکه گفتیم ارسطو حرکت را در اعراض (کم، کیف، این) می‌داند. و در نتیجه زمان نیز مربوط به اعراض است. در حالیکه ملاصدرا حرکت را در جوهر می‌داند، نه اینکه جوهر را متحرک بداند بلکه جوهر را عین حرکت می‌داند و در نتیجه زمان مقدار حرکت جوهری و در نهایت مقدار جوهر خواهد بود.

۴ - هر چند این تفاوت میان این دو فیلسوف برجسته در تعریف زمان وجود دارد ولی در یک نکته مشترکند و آن اینکه هر دو در تعریف خود، از حیث قبل و بعد یا تقدم و تأخر را گنجانیده‌اند.^{۵۰} و این علیرغم تلاشی که هایدگر برای حل آن انجام داد همچنان یک مشکل در این تعریف

محسوب می‌شود. بهر حال این تعریف دوری است. عبارتی تعریف زمان به مقدار حرکت از حیث قبل و بعد، تعریف به اخفی است. یعنی ما فقط یک مجهول داشتیم به نام زمان حالا وقتی که تعریف را می‌شنویم باید تکلیف خود را با «مقدار»، «حرکت» و قبل و بعد» روشن کنیم و اگر برای تعریف هر یک از این مجهولات باز هم احاله به مجهولات بیشتری بشویم راه به جایی نخواهیم برد. بهر حال بنظر می‌رسد که این تعریف هم تعریف به اخفی است و هم دوری.

۵ - در باب عینی یا ذهنی بودن زمان، چنانکه در جای خود آمد بنظر می‌رسد نوعی ناسازگاری در تعبیرهای ارسطو به چشم می‌خورد و این کار، تفسیر دیدگاه او را مشکل کرده است و بسختی و با مسامحه ممکن است بتوان موضع او را شبیه موضع ملاصدرا دانست. اما موضع ملاصدرا این است که: زمان نه عینی است به این معنی که موجودی منحاز و مستقل از جوهر باشد و نه ذهنی است به این معنی که هیچ ارتباطی با عالم خارج نداشته باشد مثل معقول ثانی منطقی و نه وهمی است و نه پیشینی است، بلکه مثل حرکت، وحدت، علیت و... از معقولات ثانی فلسفی است که منشأ انتزاع آن جوهر جسمانی در جهان خارج است ولی ما بازاء در جهان خارج ندارد. چونکه ملاصدرا زمان و حرکت را از عوارض تحلیلی می‌داند که از تحلیل جوهر بدست می‌آیند. و خود ارسطو با این تعبیر آشنا نبوده است لکن با قدری مسامحه می‌توان موضع او را نیز یک موضع بینابین میان اصالت عین و اصالت ذهن بحساب آورد.

۶ - در باب حدوث یا قدم زمان، بنظر می‌رسد اختلافی میان این دو حکیم برجسته وجود دارد ولی در این نکته هر دو مشترکند که زمان آغاز و انجام ندارد. لکن ارسطو معتقد است که زمان ازلی و ابدی است و به این نکته بویژه در بحث حرکت تصریح کرده است که در جای خود نقل شد. اما ملاصدرا بر این باور است که زمان حادث است، لکن حدوث آن بتبع حرکت جوهری حدوث جوهری است. از آنجا که جوهر سیال و در حال حرکت دائمی است و همواره حدوث و زوال دارد، زمان نیز چنین است.

۴۹ - ابو البرکات بغدادی، الکتاب المعترف فی الحکمه، ج ۲، فصل

۱۷

۵۰ - اسفار، ج ۳، ص ۱۴۰ و طبیعیات ص ۱۶۳.